

ظرفیت‌سنجی فقه شیعه برای شناسایی وقف به عنوان یکی از منابع مالی حکومت اسلامی در پرتو اصل ولایت فقیه

محسن ملک افضلی اردکانی*

تأیید: ۹۸/۱۲/۸

دریافت: ۹۸/۸/۲۰

چکیده

یکی از مسلمات فقه شیعه، ضرورت تشکیل حکومت اسلامی برای حفظ مصالح اسلام و مسلمین است. تشکیل حکومت و اداره شؤون آن، مستلزم دارا بودن منابع مالی است. در فقه سیاسی اسلام، منابع متعددی برای این منظور به رسمیت شناخته شده و مورد بررسی قرار گرفته است. اما از وقف یا نامی برده نشده یا فقط در حد ذکر نام باقی مانده است. این در حالی است که می‌توان با استفاده از ظرفیت فقه شیعه، اوقافی را شناسایی یا ایجاد کرد که به عنوان یک منبع مالی دولت در اختیار حاکم شرعی باشد تا از آن برای امور ضروری و مصالح جامعه اسلامی استفاده کند. این مقاله که با روش تحلیلی سامان یافته، در صدد است برای جبران این خلاء، ابتدا ظرفیت‌های فقهی برای این منظور را شناسایی کرده، آن‌گاه اختیارات حاکم شرعی بر اوقاف را بررسی کند. فرضیه این تحقیق آن است که ظرفیت‌های متعددی برای احتساب وقف به عنوان یکی از منابع مالی دولت اسلامی در فقه پویای شیعه وجود دارد؛ همان‌گونه که ولایت و بسط ید حاکم شرعی بر اوقاف عام، امری مسلم است. اثبات این فرضیه دستاورد تحقیق حاضر است.

واژگان کلیدی

وقف، منابع مالی حکومت اسلامی، حاکم اسلامی، ولایت فقیه

* دانش آموخته حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی جامعه المصطفی العالمیه:

mohsenmalekafzali@yahoo.com

مقدمه

در طول تاریخ، اوقاف مختلفی به چشم می‌خورد که به درستی می‌توان فلسفه نهفته در ورای آن‌ها را تأمین منافع اجتماعی و کمک به رفع فقر و ترویج ارزش‌های معنوی دانست. اوقافی که نسل‌های فراوانی از آن بهره‌جسته‌اند و هم‌چنان بهره‌برداری از آن جریان دارد. پرواضح است که نیازمندی‌های بشری روز به روز و نسل به نسل تغییر کرده و در هر دوره‌ای احتیاجات مادی و معنوی جدیدی ظهور می‌کند و موقوفاتی که برای نیازهای پیشین ایجاد شده، نیازهای جدید را برطرف نمی‌کند. در موارد بسیار زیاد، در عین حالی که موقوفات سابق پابرجا مانده است، یا موقوف‌علیه منقرض شده یا منفعت موقوفه معطل مانده یا بدون استفاده رها شده است.

اصولاً اگر وجود دولت برای ایجاد جامعه بشری امری ضروری دانسته شود، داشتن منابعی مالی که بتواند وظایف اساسی خود را در جهت تأمین امنیت و رفاه مردم فراهم کند نیز امری اجتناب‌ناپذیر است (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۲۸۶). منابع مالی مختلفی برای رفع نیازهای عمومی و روزمره شهروندان در اختیار دولت است؛ هم‌چنان که فقها، منابع متعددی را برای این منظور شمرده‌اند (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۲۸۵ به بعد؛ مؤمن قمی، ۱۴۳۲ق، تمام جلد دوم و سبجانی، ۱۳۷۰، ص ۷۰۲-۶۶۷). در متون فقه سیاسی امروزی، کم‌وبیش به بررسی این منابع پرداخته شده است، اما در این میان، نهاد وقف کم‌تر مورد توجه قرار گرفته و گاهی صرفاً از آن به عنوان درآمدهای استثنایی حکومت اسلامی نام برده شده است (سبجانی، ۱۳۷۰، ص ۶۹۸). از این رو، پرداختن به این منبع مالی حکومت اسلامی، شایسته توجه بیش‌تر است. لذا در این مقاله به این پرسش اساسی پاسخ گفته می‌شود که:

از منظر فقه امامیه، چگونه می‌توان وقف را به عنوان یکی از منابع مالی دولت اسلامی محسوب کرد و از آن برای رفع نیازمندی‌های اجتماعی، مصالح عمومی و امور عام‌المنفعه بهره‌جست؟

در ادامه، سؤال قابل طرح دیگر در این زمینه آن است که:

در صورت ایجاد اوقافی که قابلیت استفاده از آن به عنوان منبعی مالی برای حکومت اسلامی باشد، ولایت حاکم اسلامی بر آن چگونه ثابت می‌شود؟ البته در این بین، سؤال سومی به ذهن خطور می‌کند و آن این است که حدود اختیارات ولی فقیه در اوقاف چیست؟ که به این سؤال در انتهای مقاله استطراداً پاسخ داده شده و تفصیل آن به موقع دیگری سپرده می‌شود.

این مقاله که به روش تحلیلی - توصیفی و با بهره‌گیری از منابع فقهی و اقوال فقها در چهار بند سامان یافته، بر این فرض استوار است که «فقه پویای شیعه ظرفیت کافی برای احتساب وقف به عنوان یکی از منابع مالی دولت اسلامی را داشته و ولایت بر آن بر عهده حاکم اسلامی است و او می‌تواند برخی موقوفات را در مواردی که مصلحت و منافع عمومی ایجاب می‌کند، صرف کند».

مفهوم وقف، ماهیت، صبغه، ارکان و انواع آن

مفهوم وقف: وقف در لغت از ماده «وَقَفَ» که دلالت بر مکث در چیزی دارد، گرفته شده است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۳۵). هم‌چنین به نوعی وسیله زینتی که از عاج فیل ساخته شده باشد، وقف گفته می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۸). از آن‌جا که گفته شده وقف حقیقت شرعیه ندارد و یک امر عقلایی است و در میان سایر ملل و ادیان نیز رواج دارد (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۱۲۳)، لذا فقها در مقام تعریف اصطلاحی از آن برآمده‌اند؛ مانند آن‌که گفته شده: «الوقف عقد یقتضی تحبیس الأصل و إطلاق المنفعة» (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۲۸۹)؛ وقف عقدی است که اصل مال را تثبیت و منفعت آن را رها می‌کند. «مرحوم صاحب جواهر» استفاده از تعبیر «تسبیل» را بهتر از لفظ «اطلاق» دانسته؛ چرا که بر گرفته از حدیث نبوی است که می‌فرماید: «حَبَسَ الْأَصْلَ وَ سَبَّلَ الْمَنْفَعَةَ (الثمرة)». هم‌چنان که در «صحاح» آمده است: «سَبَّلَ فَلَانٌ ضِيعَةً؛ أَي جَعَلَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۱۷۲۴)؛ فلانی مالش را تسبیل کرد، به این معنا است که در راه خدا قرار داد. صاحب جواهر ثمره استفاده از کلمه تسبیل به جای اطلاق را در این می‌داند که هرگاه

از این کلمه استفاده شود، مال موقوف بر موقوف‌علیه مباح شده و هرگونه که بخواهد، می‌تواند در آن تصرف کند؛ همانند تصرف در سایر املاک (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۸، ص ۳).
 امام خمینی 1 پس از آن‌که تقسیم‌های ارائه‌شده از سوی فقها در مورد وقف را مورد نقد قرار داده و ماهیت اوقاف مختلف را ماهیتی واحد دانسته، تفاوت و امتیاز اوقاف از یکدیگر را به اعتبار متعلق و مورد آن‌ها می‌داند. ایشان به تعبیر خود در تعریفی عقلایی و نوآورانه نسبت به سایر تعاریف، وقف را این‌گونه تعریف می‌کند که: «الوقف فی جمیع الموارد إيقاف الشيء علی جهة أو شخص أو غیرهما؛ لتدبر المنافع منه علیها» (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۱۲۵)؛ وقف در همه اقسام آن عبارت است از ایستایی چیزی برای جهتی یا شخصی یا غیر این‌ها؛ برای این‌که منافع آن چیز به آن‌ها جریان یابد. هم‌چنین ایشان در جایی دیگر در بیانی کوتاه‌تر، وقف را به «هو الإيقاف لدرّ النفع أو الانتفاع» تعریف کرده است (همان، ص ۱۷۷).

صیغه وقف: در وقف باید صیغه صریح یا کنایی مقرون بر دلیل بر وقف‌بودن، وجود داشته باشد. «مرحوم علامه» به پیروی از «مرحوم شیخ» (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۹۲). و «ابن ادریس» (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۵۵) لفظ صریح و مورد اجماع فقها را فقط «وقف» دانسته و در صراحت الفاظ «حبست» و «سبّلت» تردید کرده و کنایی‌بودن این دو صیغه را اقوا می‌داند. هم‌چنان‌که در کنایی‌بودن الفاظ سه‌گانه «تصلقت» و «حرمت» و «أبدت» تردید روا نداشته و دلالت این الفاظ بر وقف را محتاج قرینه می‌داند (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۲۹۰). برخی دیگر نیز بر همین مبنا فتوا داده‌اند (ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ص ۲۹۶).

ارکان وقف: عبارت است از واقف، موقوف‌علیه و مال موقوف (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۲۹۱). لذا وقف، آن‌گاه صحیح واقع می‌شود که واقف با قصد قربت، مال خود را بر موقوف‌علیه معین وقف کند (طرابلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۸۷). در این مقاله، در جهت اثبات فرضیه پیش‌گفته؛ یعنی لحاظ وقف به عنوان یک منبع مالی حکومت اسلامی و در جهت مصالح جامعه اسلامی و منافع مسلمین، رکن دوم - موقوف‌علیه - مورد توجه است.

ماهیت وقف: در این‌که وقف عقد است یا ایقاع، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن را مطلقاً عقد می‌دانند (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۲۹۱) و بعضی دیگر قائل به تفصیل شده‌اند؛ به این ترتیب که اگر وقف خاص باشد، عقد بوده و نیاز به ایجاب و قبول دارد و اگر وقف عام باشد، ایقاع است و به قبول نیاز ندارد (علامه حلی، ۱۳۸۸ق، ص ۴۴۷ و همو، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۸۸). هر چند «امام خمینی» در «تحریر الوسیله» این تفصیل را پذیرفته (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۳)، اما متعاقب آن، در «کتاب البیع» و ضمن بحث از بیع وقف، عقد بودن مطلق اوقاف و هم‌چنین تفصیل بین وقف عام و خاص را باطل دانسته و معتقد است: «وقف به طور مطلق از ایقاعات است» (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۱۳۱ و ۱۴۶).

شرط قبض: در هر صورت؛ چه آن‌که وقف عقد باشد یا ایقاع یا قائل به تفصیل شویم، تمامیت آن نیاز به «قبض» موقوف‌علیه دارد و تا زمانی که قبض صورت نگیرد، وقف صحیح محقق نشده است. لذا اجماعاً، اگر وقف خاص باشد، موقوف‌علیه باید قبض کند و اگر وقف عام یا بر مصلحت عمومی باشد، ناظر وقف (علامه حلی، ۱۳۸۸، ص ۴۴۷ و سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۵) یا قیّم یا متولّی تعیین شده از سوی واقف و یا حاکم، آن را قبض می‌کند. در مورد وقف بر عناوین کلی؛ مثل وقف بر فقرا و طلاب نیز همین گونه است (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۴). «محقق ثانی» پس از آن‌که قبض از سوی حاکم در اوقاف عامه را اقرب به صواب دانسته، وجه قرب را در این می‌داند که حاکم، «نایب المسلمین» است و وقف عام برای مصلحت مسلمین است و او والی مصالح است، لذا بر وقف عام ولایت دارد. ایشان احتمال عدم ولایت حاکم بر این اوقاف را به خاطر فقدان نص، مردود می‌شمارد (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۲۵). برخی دیگر؛ هرچند ولایت حاکم اسلامی بر این اوقاف را به عنوان نایب المسلمین پذیرفته‌اند، اما معتقدند باید این ولایت از ابتدا با اذن واقف بوده تا ادامه آن مشروع باشد و الا با اشکال مواجه است (فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۱۵).

در مورد لزوم یا عدم لزوم قصد قربت هم، بین این‌که وقف عام یا خاص باشد، فی‌الجمله اختلافی به چشم می‌خورد (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۴).

انواع وقف: وقف از جهات مختلفی تقسیم شده است. مثل تقسیم آن به وقف مسلمان و کافر، به حسب واقف یا تقسیم آن به وقف بر هاشمیین و طالبیین و اولاد فاطمه و ... بر اساس موقوف علیه (طرابلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۹۲). از جهت موقوف علیه، تقسیم دیگری با عنوان وقف خاص و وقف عام نیز صورت گرفته است. وقف خاص آن است که بر شخص یا اشخاصی، مثل وقف بر اولاد یا ذریه شده باشد و وقف عام، وقفی است که بر جهت و مصلحت عمومی، مثل مساجد و پل‌ها یا بر عنوان عامی، مثل وقف بر فقرا و ایتم صورت گرفته باشد (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۷۰).

صورت‌های اوقافی قابل منبع واقع شدن

آنچه در ادامه می‌آید، جلوه‌هایی از اوقاف است که می‌تواند به عنوان یکی از منابع مالی حکومت اسلامی تلقی شده و در اختیار حاکم شرعی باشد تا مطابق نظر او صرف امور ضروری و مصالح جامعه اسلامی شود. شایان ذکر است، موارد ذکر شده جنبه حصری ندارد و چه بسا با بررسی بیش‌تر، مواردی دیگر افزوده شود.

۱. وقف فی سبیل الله

یکی از انواع وقف که قابلیت منبع مالی واقع شدن برای حکومت اسلامی را دارد، «وقف فی سبیل الله» است. عده‌ای ضمن پذیرش این نوع وقف، معتقدند، اگر کسی وقف فی سبیل الله کند یا بگوید فی سبیل الثواب یا سبیل الخیر، به هر چیزی که با آن تقرّب به خداوند متعال حاصل شود، انصراف پیدا می‌کند. مواردی هم چون کمک به رزمندگان، حاجیان و ساختن پل یا مسجد (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۳۰۹؛ همو، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۹۷؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۳۹۹ و محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۸۹). مسأله مورد اختلاف در این خصوص، تقسیم موقوف به سه قسمت است. عده‌ای از فقها با استناد به اجماع، بر این باورند که مال وقف شده در چنین وقفی باید به سه بخش تقسیم شود: یک بخش سهم رزمندگان داوطلب (نه نظامیان در اختیار سلطان یا کسانی که به دستور امام در جنگ حاضر می‌شوند)، یک بخش هم سهم حج و عمره، بخش دیگر هم به فقیران و مساکین می‌رسد (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۲۹۴ و همو،

۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۵۴۵). البته «صاحب مفتاح الکرامه» پس از بررسی صدر و ذیل کلام شیخ در «مبسوط»، به این نتیجه دست یافته است که شیخ در نهایت قول مشهور را قوی‌تر دانسته و در تقسیم سه‌گانه وقف فی سبیل‌الله تردید کرده یا قائل به تداخل مفاهیم سبیل‌الله در یک‌دیگر و یکی‌دانستن این مفاهیم شده است. وی در ادامه از چندین کتاب فقهی که تداخل این مصادیق و مفاهیم را اختیار کرده‌اند، نام برده است (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۲۱، ص ۶۳۰). در مقابل قول تقسیم سه‌گانه، عده‌ای دیگر از فقیهان چنین تقسیمی را لازم ندانسته و معتقدند مصرف کردن مال موقوفه و منافع آن، در هر امری که با آن تقرّب الهی حاصل می‌شود، جایز است (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۳۰۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۳۸۷؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۲، ص ۲۳۹؛ امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۲ و فاضل لنکرانی، ۱۴۲۴ق، ص ۵۶)؛ هم‌چنان که «شهید ثانی» همین قول را اشهر دانسته است (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۸۴). برخی هم سبیل‌الله را فقط هزینه کردن برای مجاهدان می‌دانند و وقف در سبیل‌البرّ را شامل حج، عمره، جنگ، مصالح مسلمین و کمک به فقیران می‌شمارند (ابن حمزه، ۱۴۰۸ق، ص ۳۷۱).

«مرحوم سید جواد حسینی عاملی»، صاحب «مفتاح‌الکرامه» پس از بیان قول مشهور و نام بردن از فقهای از متقدمین و متأخرین که قائل به جواز صرف چنین موقوفه‌ای در مصالح و منافع مسلمین هستند، توهّم یا شبهه دیگری را مطرح می‌کند و آن این‌که در مورد منافع و مصالح مسلمین بین غنی و فقیر فرق است؛ بدین بیان که این اوقاف باید صرفاً صرف منافع مسلمین فقیر شده و ثروت‌مندان از آن بهره‌ای ندارند! ایشان دلیل ردّ این توهّم را، شمولیت قطعی قول قدما و ظاهر قول متأخران بر منافع اغنیای مسلمین می‌داند؛ چرا که منافع اغنیا نیز از منافع مسلمین جدا نیست و از جمله امور برّ و خیرات است؛ گرچه منافع فقیران، طلاب علوم دینی، ساختن مساجد و مدارس و پل، اعانه حجاج و زائران و تکفین اموات و موارد مشابه، وجه اکمل وجوه خیرات و مصالح است، اما واجب نیست صرفاً این موارد اتیان شود. دلیل بر این حکم هم اصل عدم وجوب و اباحه است. وی آن‌گاه با نقلی از «مجمع‌البحرین طریحی» در

توصیف مفهوم «بر» می‌گوید: «و نِعَمَ ما قیل: اِنَّه اسمٌ جامعٌ للخیر کله» (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۲۱، ص ۴۲۸)؛ چه زیبا سخنی است، این گفته که «بر» اسمی جامع است که همه امور نیک را در بر می‌گیرد. به این ترتیب، وقتی گفته می‌شود چیزی وقف فی سبیل‌الله یا سبیل‌الخیر یا سبیل‌الثواب شده است، جایز است آن را صرف امور نیک و مصالح مسلمین کرد؛ اعم از آن‌که فقیران و یا اغنیا از آن بهره ببرند. افزون بر این‌که بسیاری از موقوفاتی که به عنوان مصلحت مسلمین یاد می‌شود، به گونه‌ای است که نمی‌توان گفت اختصاص به فقرا دارد و اغنیا از آن بهره نمی‌برند، همانند مساجد و پل‌ها.

۲. وقف برای مصالح مسلمین یا جهات عامه

یکی از اوقافی که عموم مسلمین در آن به عنوان موقوف علیهم، در نظر گرفته می‌شود، «وقف برای مصالح مسلمین» یا «وقف بر جهات عامه» است. فقهای شیعه، انشای چنین وقفی را صحیح می‌دانند (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۲۹۳؛ ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ص ۲۹۷ و امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۳). در این نوع انشای وقف؛ هر چند موضوع و مورد مشخصی برای موقوف علیهم مشخص نشده است، اما می‌توان مصادیق متعددی را برشمرد که در هر زمان، حاکم اسلامی می‌تواند آن را صرف مصلحت ضروری و اهمّ کند. فقها، در مقام بیان مصرف زکات و مال مورد وصیت و مال بدون وارث، مصادیقی برای مصلحت مسلمین ذکر کرده‌اند که البته از این بیانات نمی‌توان استفاده انحصار در این مصادیق کرد. مواردی از قبیل بنای پُل و عمارت مسجد و شاهد، حج و عمره، نفقه حجاج و زوار، تکفین اموات و غیر ذلک (طبرسی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۴؛ ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ص ۳۰۸؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۶۶ و راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۲۷).

۳. وقف بر مصلحت در صورت از بین رفتن مورد مصرف (رسم) آن

بسیاری از اوقافی که برای مصلحتی خاص و امور عام‌المنفعه وقف شده یا می‌شوند، به مرور زمان مصلحت بودن خود را از دست می‌دهند و چه بسا یک مصلحت

قدیم با گذشت زمان و تغییر شرایط، به یک امر خلاف مصلحت تبدیل می‌شود. در این صورت با توجه به این که مورد مصرف یا رسم آن از ارکان وقف نیست تا با ازبین رفتن آن وقف باطل شود، فقها به جواز صرف آن در چیزی که انسب به مراعات غرض اصلی واقف (فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۱۱) یا امور نیکی و مصالحی که با آن تقرّب حاصل می‌شود، فتوا داده‌اند (علامه حلی، ۱۳۸۸ق، ص ۴۴۷ و امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۵). یکی از محققان در شرح خود بر تحریر الوسیله امام خمینی 1، در مقام بیان مبنای این حکم می‌گوید:

موقوف علیه در وقف عام یا جهات عامه، مصالح مسلمین است که باید با قصد قربت انشا شود و هرگاه این دو (مصالح مسلمین و قصد قربت) تحقق پیدا کند، مراد و مقصود اصلی واقف محقق شده است. بنابراین، حتی اگر واقف، یک مصلحت خاصی را قصد کرده باشد، اما متعذر یا منتفی شده باشد، باز قصد قربت به قوت خود باقی است و می‌توان با این قصد، مال موقوفه را در سایر مصالح عمومی مصرف کرد (سیفی مازندرانی، ۱۴۳۰ق، ص ۴۵۵).

وی آن‌گاه با نقل کلام «صاحب حدائق» و «صاحب جواهر» - که وقف برای مصلحت خاص را از این حکم خارج کرده و اخبار وارد شده در این خصوص را مربوط به نذر و وصیت می‌دانند - در مقام پاسخ از این اشکال برآمده و همانند مؤلف (امام خمینی) معتقد است در وقف خاص نیز در صورت تعذر یا ازبین رفتن مورد وقف، باید صرف مصالح عمومی شود و دلیلی وجود ندارد که به ملک واقف برگردد (همان، ص ۴۵۶-۴۵۵).

مسئله دیگری که در این خصوص وجود دارد، این است که در فرض مسأله، آیا باید مال موقوفه در اقرب‌المصالح و شبه‌المصالح به مراد واقف، مصرف شود یا آن‌که می‌توان در هر مصلحتی؛ اعم از آن‌که نزدیک و شبیه به مراد واقف باشد یا از آن دور باشد، صرف شود؟ برخی از فقیهان قائل به اولویت مصرف در اقرب فالأقرب به مصلحت مورد نظر واقف هستند (فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۱۱). امام خمینی 1 در

این مورد قائل به احتیاط استحبابی در مصرف کردن مال در اقرب و أشبه المصالح به نیت واقف است (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۷۵)، اما «محقق کرکی» در مقابل این نظر معتقد است که:

مصلحت خاص (مورد نظر واقف) با سایر مصالح و وجوه بر، مساوی است و برای بعضی بر بعضی دیگر اولییتی وجود ندارد و مجرد مشابهت یک مصلحت با مصلحت مورد نظر واقف، نمی تواند دلیلی بر تعلق وقف به آن شود و همین که قصد قربت باقی است، می توان مال موقوفه ای را که مصلحت آن منتفی یا متعذر شده است، در هر مصلحتی دیگر مصرف کرد (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۵۴).

«صاحب جواهر» نیز در سخنی شبیه سخن «محقق کرکی» و به استناد اطلاق فتوای اصحاب، مصرف کردن چنین وقفی را در هر فردی از مصلحت، جایز می شمارد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۸، ص ۴۶).

۴. مجهول یا فراموش شدن مورد یا جهت وقف

یکی دیگر از اوقافی که می تواند به عنوان منبعی مالی در اختیار دولت و حاکم اسلامی باشد، وقفی است که مورد و متعلق آن نا معلوم بوده یا فراموش شده است. در این صورت، ابتدا باید احتمالات مختلف بررسی شود. یکی از احتمالات، متباین و غیر منحصر بودن موارد مصرف است که هیچ راهی برای کشف آن وجود ندارد. در این صورت، همانند مال مجهول المالک بوده و منافع آن باید با اذن حاکم مصرف شود (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۷۵-۷۴). بعضی این حکم را به دلیل عقل و نقل مستند کرده اند (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۲، ص ۶۸-۶۶). از جمله ادله نقلی که برای این حکم ذکر شده است، روایات باب وصیت است (همان).

۵. وقف بر امر برّ (نیک)، بدون تعیین مصداق آن

گاهی ممکن است واقف، چیزی را برای امور نیک و خداپسندانه وقف کند و مصداقی برای آن تعیین نکند. در این صورت، فقها پذیرفته اند که می توان آن مال را

در هر چیزی که به وسیله آن تقرّب به خداوند حاصل می‌شود، مثل کمک به فقیران، صرف کرد (علامه حلی، ۱۳۸۸ق، ص ۴۴۷ و فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۱۱). در این حکم نیز همانند وقف در مصالح مسلمین، این مسأله ایجاد شده است که آیا می‌توان وقف در امر برّ را صرف افراد غنی کرد یا خیر؟ بعضی از دانشیان فقه با نقل قول موافق، آن را پسندیده‌اند. بدین معنا که منعی برای صرف این اوقاف برای اغنیا وجود ندارد؛ چرا که اصل بر عدم وجوب اتیان فرد اکمل یا متیقّن (کمک به نیازمندان) است و موقوف علیه بر اغنیا هم صدق می‌کند (فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۱۱).

ادله جواز تصدی اوقاف توسط ولی فقیه

پس از آشنایی با ظرفیت‌هایی چند از فقه پویای شیعه برای احتساب اوقاف به عنوان یکی از منابع مالی دولت اسلامی، در ادامه ادله ناظر بر جواز توکلی اوقاف از سوی حاکم اسلامی، مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ هر چند اثبات مطلب قبل، فی‌الجمله جواز تصدی حاکم اسلامی بر اوقاف را نیز ثابت می‌کند.

به عنوان مقدمه، یادآور می‌شود اولاً: منظور از حاکم اسلامی در این بحث؛ اعم از حاکم و ولیّ معصوم در عصر حضور یا غیر معصوم در زمان غیبت است. ثانیاً: بر اساس ادله ولایت مطلقه فقیه، همه اختیارات و شؤون ولی معصوم، به جز آنچه با دلیل خارج شده است، به ولی فقیه منتقل می‌شود (نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۳۹-۵۳۶). ثالثاً: هم‌چنان که «صاحب جامع المقاصد» اذعان داشته است، در منابع دینی، در مورد ولایت داشتن حاکم اسلامی بر اوقاف، نصی به چشم نمی‌خورد (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۲۵). لذا دلیل عمده در این بحث، استدلال به بعضی عمومات و اقوال فقهاست.

۱. حفظ نظام مجتمع اسلامی و منافع مسلمین

برای ولی فقیه اختیارات و ولایات مختلفی شمرده شده است. در مورد این که کدام یک از این اختیارات رأساً از ادله ولایت فقیه استفاده می‌شود و کدام یک، به عنوان یک

حکم ثانونی به عنوان ولایات ولی فقیه شمرده می‌شود، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. یکی از این موارد، «ولایت بر اموال و انفس» است (مکارم، ۱۴۲۸ق، ص ۴۰۱-۴۰۰). «آیه‌الله مکارم شیرازی»، پس از نقل کلام چند تن از فقها در این خصوص، قول «مرحوم شیخ اعظم انصاری» را بیان کرده و نتیجه‌گیری می‌کند: «ولی فقیه بر اموری که ولایت بر آنها به امام معصوم اختصاص دارد، مثل اموال و نفوس، ولایتی ندارد» (همان، ص ۴۰۴).

وی آن‌گاه، کلماتی از شیخ نقل می‌کند که در هر حال، چنانچه «حفظ نظام مجتمع» و «اقامه عدل و حفظ مرزها و...» که اهمال در آن جایز نیست، ایجاب کند؛ به گونه‌ای که اگر فقیه جامع الشرائط، این امور را بر عهده نگیرد، بر مؤمنان عادل واجب است، نسبت به آن مبادرت کنند. در این صورت، ولی فقیه باید نسبت به انجام آن قیام کند (همان). بنابراین، از آن‌جا که اوقاف مزبور، یکی از مصادیق اموال عمومی تلقی شده که استیفای آن، منافع اجتماع و نظم عمومی را ایجاب می‌کند، نه تنها بر فقیه جامع الشرائط و حکومت اسلامی جایز است که بر این اوقاف ولایت داشته باشد، بلکه برای حفظ و بهره‌بری از این اموال وقفی در جهت مصالح مسلمین، منافع عمومی و حفظ نظام مجتمع، بر او واجب است که نسبت به این امر اقدام کند. هم‌چنان که برخی، حاکم اسلامی را «نائب المسلمین» معرفی کرده و معتقدند وقف عام برای مصلحت مسلمین بوده و او والی مصالح است. لذا بر این وقف ولایت دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۳۷۳؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۲۵ و فیض کاشانی، بی تا، ج ۳، ص ۲۱۵).

۲. صدقه‌بودن وقف و وجوب اخذ آن

صدقه دارای مفهومی است که همه مصادیق انفاق و خیرات و مبرات را شامل می‌شود. هم‌چنان که در اخبار زیادی، از وقف به عنوان «صدقه یا صدقه جاریه»^۱ و از وقف کردن به عنوان «تصدق»^۲ یاد شده است. لذا در لسان فقها هم، گاهی مراد از «صدقه» وقف است (منتظری، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۳۷). یکی از فقهای معاصر، صدقه را

این گونه تقسیم کرده است که: «صدقه یا حدوئی است؛ مثل زکات، یا مادامی است؛ مثل عمری، سکنی و رقبی و یا دائمی است؛ مثل وقف» (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۲، ص ۵).
 به این ترتیب، می توان جهت اثبات ولایت حاکم شرعی بر اوقاف عامی که متولی مشخص ندارد، به ادله مربوط به این مفهوم استناد جست. به این بیان که در متون فقهی شیعه و سنی، رهبری جامعه اسلامی یا حکومت اسلامی به اقداماتی چند موظف شده است؛ از جمله آن ها سه وظیفه مهم اجتماعی است؛ شامل رسیدگی به امور مستمندان، اقامه حدود و کیفرهای شرعی و جمع آوری مالیات و اخذ صدقات و سایر وجوه مشخص شده در شرع (فراء حنبلی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۱). یکی از محققان فقه سیاسی با بررسی اجمالی آیات قرآن کریم و روایات، پانزده وظیفه را برای حکومت اسلامی شمارش کرده است که امور سه گانه فوق (یعنی اخذ مالیات، صدقات و سایر وجوه مشخص شرعی) از آن جمله است (منتظری، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۶۲). تأمین و تضمین امنیت عمومی، رفع فقر و ایجاد عدالت اجتماعی، دستاورد این سه گانه است.

از جمله ادله ای که بر ولایت حاکم بر اوقاف دلالت می کند، آیه شریفه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» (توبه (۹): ۱۰۳) است. یکی از اندیشمندان فقه سیاسی، با استناد به اطلاق این آیه، اخذ این گونه اوقاف توسط حاکم اسلامی و ادای آن ها را به وی از سوی مردم واجب دانسته است. البته ایشان در نهایت نسبت به شمول آیه بر مال موقوفه تردید کرده است. وی علت این تردید را انصراف مفاد آیه بر اموالی می داند که شرعاً واجب است، به عنوان صدقه پرداخت شود، مثل زکات؛ در حالی که در وقف، چنین الزامی وجود ندارد (مؤمن قمی، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۲۵۶-۲۵۵). در حالی که به نظر می رسد این آیه متضمن یک حکم شرعی و تکلیف برای پیامبر است، نه مردم؛ بدین معنا که بر پیامبر واجب است صدقاتی که مردم می پردازند، اخذ کرده و در مورد مصرف خود صرف کند، نه آن که بر مردم واجب باشد صدقات خاصی را پردازند. بنابراین، می توان گفت منظور از صدقه در این آیه، صدقات واجب و مستحب است. ملاحظه سیاق آیات به ویژه آیه پس از آیه فوق، دلیلی بر این مدعا است.

۳. ولایت بر اموال عمومی و اوقاف، لازمه تشکیل حکومت اسلامی

هم‌چنان که اشاره شد، در صورت امکان، تشکیل حکومت اسلامی واجب است و یکی از شرایط و لوازم تشکیل حکومت اسلامی، دراختیارداشتن منابع مالی برای اداره شؤون مختلف حکومت و ایجاد عدالت در جامعه اسلامی است. اموال عمومی از جمله این منابع مالی است (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۱۱۰). ولایت بر این اموال فی-الجمله بر عهده ولی شرعی است؛ به گونه‌ای که یکی از محققان فقه سیاسی، اذن دولت اسلامی برای هر گونه تصرف در اموال عمومی را حتمی دانسته است (موسوی خلخالی، ۱۴۲۵ق، ص ۶۲۹). ایشان در جایی دیگر، این اطلاق‌گویی را تفصیل داده و امور اجتماعی را به دو دسته تقسیم می‌کند که شامل «امور ضروری»؛ مثل دفاع و حفظ اموال یتیم که به آن‌ها واجبات کفائیه فوری گفته می‌شود و «امور غیر ضروری» یا غیر فوری؛ مثل اجرای حدود و تحصیل حقوق شرعی مالی که به آن‌ها واجب کفایی موسّع گفته شده و تأخیر در انجام آن، موجب مفسده‌ای نمی‌شود؛ آن‌گاه مقرر می‌دارد: در صورت امکان، انجام امور ضروری و فوری باید تحت نظر ولی فقیه باشد، اما نباید به انتظار ولی فقیه و اذن او نشست، بلکه مبادرت به آن بر همه مردم که عدول مؤمنان در پیشاپیش ایشان هستند، واجب است. ولی امور غیر ضروری و غیر فوری، متوقف بر ولایت فقیه و اذن او است و هیچ‌کس دیگر، حتی از باب امور حسبیه بر آن ولایت ندارد (همان، ص ۷۱۵) و چنان‌چه امکان تأخیر در انجام این امور وجود داشته باشد، باید به گونه‌ای زمان‌بندی شود تا دسترسی به فقیه فراهم گردد، حتی اگر لازم شد، برای رسیدن به فقیه باید از شهری به شهری دیگر سفر کرد (همان، ص ۵۱۶).

بنا بر آنچه گذشت، از آن‌جا که اداره امور مربوط به اوقاف عامه، مصداقی از امور مالی دولت اسلامی بوده و اولاً: مبادرت به آن فوری نیست. ثانیاً: کسی بر آن ولایت ندارد، مگر کسی که به موجب دلیل، ولایت یافته باشد و حاکم اسلامی کسی است که به موجب ادله، بر این امور ولایت پیدا کرده است، باید این اوقاف در اختیار حاکم اسلامی باشد و با ولایت و اذن او مصرف شود تا علاوه بر آن‌که

در محل خود صرف می‌شود، از اختلاف و سوء استفاده احتمالی از این اموال پیش‌گیری شود.

۴. ولایت ولی فقیه بر مصالح عمومی

یکی از مسائلی که به عنوان یک حکم کلی یا قاعده فقهی مورد تصریح فقها قرار گرفته، ولایت حاکم شرعی یا شخص منصوب از سوی وی، بر مصالح عمومی است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۳۷۳). «مرحوم محقق نراقی» در مقام بیان آنچه را که خود «وظیفه العلماء الأبرار و الفقهاء الأخیار فی أمور الناس» خوانده، دو دسته وظیفه برای فقها برشمرده است: دسته نخست، وظایف و اختیارات پیامبر و ائمه : که این وظایف و اختیارات برای فقیه هم ثابت است، الا ما خرج بالدلیل. دلیل این امر هم اجماع فقهایان است؛ به طوری که از مسلمات و بدیهیات شمرده می‌شود. دسته دوم، امور مربوط به دین و دنیای مردم که به ناچار باید اتیان شود و عقلاً، عاده و شرعاً، مفری از آن نیست. عقلاً و عاده؛ به جهت آن‌که امور معاد و معاش همه یا گروهی از مردم و انتظام امور دین و دنیا بدان بستگی دارد و شرعاً به این جهت که دستور شارع یا اجماع مبنی بر نفی ضرر و اضرار یا نفی عسر و حرج یا نفی فساد از مسلمان و یا اذن خاص برای فقیه در دست است. همه این امور از وظایف و اختیارات ولی فقیه شمرده می‌شود (نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۳۹-۵۳۶).

افزون بر ادله‌ای که «مرحوم نراقی» در عائده پنجاه و چهارم «عوائد الایام» به آن‌ها پرداخته است، «مرحوم مؤمن قمی»، به پیروی از استاد خود - «امام خمینی» 1 - که قائل است، ولی فقیه بر همه اموری که مربوط به مصالح مسلمین است (از جمله اوقاف) ولایت دارد، معتقد است که دلیل عمده این ادعا این است که خداوند متعال اولیای خود را بر انفس مؤمنین اولویت داده است و او را ولی هر کسی که در لوای دولت اسلامی زندگی می‌کند، قرار داده است و لازمه این امر این است که امر هر چیزی که به امت مربوط می‌شود، در اختیار او باشد (مؤمن قمی، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۲۶۱).

بر این اساس و با توجه به این که وقف عام در همه موارد و گاهی وقف خاص، یکی از مصالح عمومی به حساب می‌آید، به حکم عقل و شرع و عادت (سیره عقلا)، نباید در ولایت حاکم شرعی (فقیه جامع الشرائط) بر این اوقاف تردیدی روا داشت. پرواضح است که قلمرو اختیارات ولیّ امر در مورد امور عمومی، محدود به مصالح و منافع جمعی مردم است و هرگونه اقدامی بر خلاف مصالح عامه مردم، غیر نافذ، نا معتبر و موجب ضمان وی خواهد بود.

۵. ولایت بر اوقاف از باب امور حسبیه بودن اوقاف

یکی دیگر از ادله‌ای که بر ولایت حاکم اسلامی (ولی فقیه) بر اوقاف دلالت می‌کند، حسبی بودن اوقاف است. امام خمینی¹ از نگاه فقه حکومتی و ولایت فقیه، امور حسبیه و حکم آن را این گونه بیان کرده است:

امور حسبیه، اموری است که می‌دانیم شارع مقدس راضی به ترک و اهمال آن نیست. اگر این امور، متولی خاصی دارد، بحثی نیست. اما اگر ثابت شود که به نظر امام معصوم بستگی دارد، به استناد ادله اولیه، برای فقیه هم ثابت است و اگر احتمال داده شود که اجرای امور حسبیه دَوْران دارد، به نظر فقیه عادل یا شخص عادل [غیر فقیه] یا شخص ثقه، لازم است به قدر متیقن اخذ شود که عبارت است از فقیه عادل ثقه و اگر امر دائر بین متباینین است، باید به نظر هر دو باشد (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۶۵).

از تعریف امور حسبی برمی‌آید اموری که جنبه عمومی و عام‌المنفعه دارند، از امور حسبیه تلقی شده و شارع مقدس راضی به ترک آن نیست و عبادات و آنچه رابطه خالق و مخلوقی صرف دارند، از زمره این امور خارج هستند. همان‌گونه که «شهید صدر» مفهوم فقهی امور حسبیه را چنین دانسته است و ولایت‌داشتن فقیه را در امور عمومی به رسمیت می‌شناسد (شهید صدر، ۱۴۲۰ق، ج ۹، ص ۸۳). «مرحوم نراقی» نیز بی آن‌که نامی از امور حسبیه برده باشد، آن را توصیف کرده و از وظایف ولی فقیه برشمرده است (نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۳۶).

پس از آشنایی با مفهوم امور حسبيه و وظیفه‌مندی ولی فقیه در مورد آن، باید گفت که از بارزترین مصادیق امور حسبيه، اوقاف عام است (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۱۸۱؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۲، ص ۱۴؛ مؤمن، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۲۶۱ و موسوی خلخالی، ۱۴۲۵ق، ص ۳۶۳). بر این اساس، کلیه امور موقوفات عام، به دست ولی امر است. از جمله اجاره‌دادن به هر کس که مصلحت باشد، اخذ مبلغ اجاره آن، تعیین مصرف‌کننده اجرت، هزینه‌کردن عوائد موقوفه در راه‌های خیر در داخل یا خارج بلاد یا اعزام نیرو به جهاد یا دفاع و غیر این‌ها. روشن است که مباشرت ولی فقیه در این امور لازم نیست، بلکه وی می‌تواند آن‌ها را به نایب خویش واگذار کند (مؤمن قمی، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۲۶۱-۲۶۰). این محقق فقه سیاسی، از این‌که فقها متعرض ولایت فقیه بر اوقاف از باب امور حسبيه نشده‌اند، متعجب شده و معتقد است، بدون شک فتوای همه فقها باید این‌گونه باشد (همان). اگرچه «آخوند خراسانی» نظارت بر موقوفات را یک واجب شرعی حتمی قلمداد کرده و به صراحت گفته است که اگر قائل به ولایت مطلقه فقیه هم نباشیم، فقها از باب حسبه‌بودن اوقاف، بر آن ولایت دارند (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۹).

به هر روی، وقتی موضوع محقق شد، حکم بر آن مترتب می‌شود. لذا هرگاه معلوم شد که اوقاف فی‌الجمله از مصادیق امور حسبيه است، حکم ولایت فقیه یا وجوب تولی آن از سوی حاکم شرعی نیز بر آن حمل می‌شود.

۶. تولی حاکم یا شخص منصوب از سوی او در اوقاف عام بدون متولی

یکی دیگر از مصادیق ولایت‌داشتن حاکم اسلامی بر اوقاف عام، موردی است که واقف، کسی را به عنوان متولی وقف تعیین نکرده است یا متولی فوت کرده یا صلاحیت خود را از دست داده است (شهید اول، ۱۴۱۰ق، ص ۹۹؛ امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۴، مسأله ۸۷ و سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۲، ص ۱۰۰). «مرحوم فاضل لنکرانی» ذیل این فتوای «امام خمینی»، بر اساس اقوال فقیهان، سه فرض را به عنوان مبنا در خصوص این حکم به تصویر کشیده است؛ بدین ترتیب که در وقف، آیا عین موقوفه

در ملک واقف باقی می‌ماند یا به ملک موقوف علیهم منتقل شده یا مطلقاً به خداوند منتقل می‌شود، یا آن‌که باید بین وقف عام و خاص تفصیل قائل شد؛ یعنی در وقف خاص، به ملک موقوف علیهم و در وقف عام، به خداوند منتقل می‌شود؟ ایشان در ادامه این‌گونه پاسخ می‌دهد که اگر بقای ملکیت در ملک واقف را بپذیریم، شخص واقف، متولی است و بنا بر قول انتقال به موقوف علیهم، به طور مطلق یا در وقف خاص، ولایت بر عین موقوفه برای موقوف علیهم ثابت است و اگر قول انتقال ملک به خدای متعال پذیرفته شود، بدیهی است که ولایت بر مال وقف‌شده بر عهده حاکم اسلامی خواهد بود (فواصل لنکرانی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۰۲).

این فقیه معاصر، نظر استاد خود - امام خمینی 1 - را اقوا دانسته و بر این اعتقاد است که ولایت بر وقف عام، صرفاً برای حاکم اسلامی ثابت است، نه برای واقف و نه برای موقوف علیهم. ولایت به واقف نمی‌رسد؛ چون بعد از وقف، نسبت به مال موقوف اجنبی شده و کار از دست او خارج شده است. اما موقوف علیهم ولایت ندارند؛ زیرا بهره‌بردن از وقف به فرزندان آن‌ها هم می‌رسد و اگر بگوییم ولایت به موجودین رسیده و لاحقین حقی ندارند، امتیاز و ترجیح بدون مرجح است. بنابراین، چاره‌ای جز این نیست که ولایت بر این اوقاف برای حاکم یا شخص منصوب از سوی او باشد تا مصلحت حاضرین و لاحقین را مراعات کند (همان).

مرحوم امام خمینی 1 نه تنها ولایت حاکم را در مورد موقوفات عام جاری می‌داند، بلکه معتقد است در اوقاف خاصی که باید مصلحت وقف و نسل پس از موقوف علیهم حاضر رعایت شود نیز همین حکم مجری است. بدین معنا که در این گونه اوقاف، در صورتی که به هر دلیل، مصلحت وقف یا موقوف علیهم در معرض خطر باشد، ولایت حاکم اسلامی ثابت است. اما در مسائل و امور جزئی مربوط به اوقاف خاص، ولایت حاکم ضرورتی ندارد (امام خمینی، همان، ص ۸۴). هم‌چنین در موردی که وقف خاص باشد و متولی تعیین شده برای آن، از ابتدا اهلیت نداشته یا از اهلیت خارج شده باشد، امر ولایت به حاکم ارجاع می‌شود (همان، ص ۸۵).

ضرورت بررسی حدود اختیارات حکومت و حاکم اسلامی در مورد اوقاف

در پی اثبات ولایت فی الجمله حاکم اسلامی بر برخی موقوفات، ضروری است که به این سؤال پاسخ داده شود که اصولاً حاکم اسلامی یا حکومت اسلامی، در زمینه اوقاف؛ اعم از اوقاف عام یا اوقاف خاص و اعم از اوقافی که ولایت بر آن با حاکم اسلامی باشد یا نباشد، از چه اختیاراتی برخوردار است؟ به طور واضح، سؤال این است که آیا حاکم اسلامی می‌تواند در مورد اوقاف، به طور فعال عمل کند یا فقط منفعل است؟ به عبارت دیگر، آیا حکومت اسلامی می‌تواند از ایجاد وقفی جلوگیری کرده یا آن را ابطال کند یا جهت مصرف اوقاف را معین کند یا جهت مصرف آن را تغییر دهد؟ ضرورت بررسی فقهی این سؤال، آن‌گاه روشن‌تر می‌شود که ملاحظه شود بسیاری از موقوفات عام یا خاص در گوشه و کنار شهرها و مزارع به صورت عاطل و باطل رها شده و هیچ نفعی از آن برده نمی‌شود و هم‌چنان افرادی در صدد وقف زمین کشاورزی و منزل برای مواردی خاص هستند که اولییتی برای جامعه امروزی نداشته و مشکل چندانی را از جامعه اسلامی حل نمی‌کنند.

در نگاه نخست به منابع فقهی، این‌گونه به نظر می‌رسد که اولاً: همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، نص منقول یا فتوا یا باب خاصی در این منابع در مورد گستره اختیارات حاکم اسلامی در مورد اوقاف وجود ندارد؛ همان‌گونه که نصی در مورد ولایت حاکم بر اوقاف وجود ندارد و آن‌چه در این زمینه وجود دارد، فتاوی است که مربوط به اختیارات محدودی؛ مثل اداره اوقاف عام مطابق نظر واقف، تعیین ناظر و قیّم برای متولی وقف و رفع اختلافات مربوط به آن می‌شود. ثانیاً: نگاه فقه و فقها به ولایت حاکم اسلامی بر اوقاف، نگاه درجه دومی است و پس از تعیین ولیّ از سوی واقف یا فسق یا فقد ولیّ تعیین شده از سوی واقف، فرض شده است. ثالثاً: حالت حاکم اسلامی در مورد اوقافی که ولایتش را بر عهده می‌گیرد، حالتی منفعلانه است و طبق قاعده «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها» (بجنوردی، ۱۹۴۱ق، ج ۴، ص ۲۲۷)، باید طبق شرایط و در چارچوبی که واقف تعیین می‌کند، اعمال ولایت کند.

بدیهی است چنین نگاهی به اختیارات حاکم اسلامی و حکومت اسلامی در زمینه اموال عمومی از جمله اوقاف و سایر مسائل اجتماعی که در حیطه امر حکومت قرار می‌گیرد، ناشی از فقدان حکومت‌های دینی برحق و برخاسته از مبانی و موازین شرعی در طول تاریخ بعد از نبی مکرم اسلام ⁹ یا ناشی از عدم التفات به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی بوده (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۹۶) و کم و بیش هم‌چنان این تفکر بر جامعه علمی شیعه حکم فرماست. لذا ضروری می‌نماید تا این گونه موضوعات در سایه تشکیل حکومت اسلامی شایسته و مطلوب، مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه در این نوشتار از نظر گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که اگر چه در منابع فقه و اکثر متون فقهی به صراحت از منابع مالی حکومت اسلامی - به طور کلی - و وقف به عنوان یکی از منابع مالی حکومت اسلامی، سخنی به میان نیامده است، اما ملاحظه ابواب مربوط، نشان از این دارد که می‌توان مصادیقی از اوقاف را برای این منظور شناسایی کرد. به طور طبیعی در پی شناخت این ظرفیت‌ها، مسأله ولایت حاکم اسلامی بر این اوقاف مطرح می‌شود؛ چرا که حاکم شرعی باید از ولایت و اختیارات کافی برخوردار بوده تا بتواند این اوقافی که امکان صرف آن به عنوان منبعی مالی برای حکومت اسلامی وجود دارد، در جهت رفع نیازهای روز و ضروری جامعه اسلامی و مردم استفاده کند که این موضوع نیز به موجب ادله‌ای که در مقاله حاضر ارائه شد، به اثبات رسید.

ساماندهی اوقاف موجود برای بازشناسی مصادیق بیرونی اوقافی که قابلیت واقع شدن به عنوان منبعی مالی برای حکومت اسلامی دارد و هدایت اوقاف بعدی برای این منظور و تحقیق علمی در مورد اختیارات ولی فقیه در این اوقاف، پیشنهادهایی است که به عنوان دستاورد عملی این تحقیق تقدیم می‌شود.

یادداشت‌ها

۱. به عنوان نمونه: عن الحسين بن سعيد، عن النَّضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن عبيد بن زرارة، عن أبي عبد الله 7 أنه قال: في رجل تصدق على ولد له قد أدركوا قال: «إذا لم يقبضوا حتى يموت فهو ميراث فإن تصدق على من لم يدرك من ولده فهو جائز لأنَّ الوالد هو الَّذي يلي أمره و قال لا يرجع في الصدقة إذا تصدق بها ابتغاء وجه الله» (محمد بن الحسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۱۸۰).

۲. به عنوان نمونه: الحسين بن سعيد، عن محمد بن عاصم، عن الأسود بن أبي الأسود الدؤلی، عن ربعی بن عبد الله، عن أبي عبد الله 7 قال: «تصدق أمير المؤمنین 7 بدار له فی بنی زریق بالمدينة فكتب بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما تصدق به علی بن أبي طالب و هو حیّ سوى تصدق بداره التي فی بنی زریق صدقة لا تباع و لا توهب حتى يرثها الله الَّذي يرث السماوات و الأرض و أسكن هذه الصدقة فلانا ما عاش و عاش عقبه فإذا انقضوا فهي لذوی الحاجة من المسلمین» (محمد بن الحسن طوسی، الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، ج ۴، ص ۹۸).

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کتاب فی الوقف (للاخواند)، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۳. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۲، ۱۴۱۰ق.
۴. ابن حمزه، محمد بن علی بن حمزه، الوسيلة الى نيل الفضيلة، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
۵. ابن زهره، حمزة بن علی حسینی، غنية النزوع الى علمی الاصول و الفروع، قم: مؤسسه امام صادق 7، ۱۴۱۷ق.
۶. ابن فارس، احمد بن زکریا، ابوالحسن، معجم مقاییس اللغة، ج ۶، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۷. امام خمینی، سیدروح الله، تحریر الوسيلة، ج ۲، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم، بی تا.

٨. امام خمينى، سيدروح الله، كتاب البيع، ج ٣ و٢، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى ، ١٤٢١ق.
٩. بجنوردى، سيد حسن، القواعد الفقهية، ج ٤، قم: نشر الهادى، ١٤١٩ق.
١٠. بحرانى، يوسف بن احمد بن ابراهيم، الحدائق الناضرة فى احكام العترة الطاهرة، ج ٢٢، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤٠٥ق.
١١. جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، ج ٥، بيروت: دارالعلم للملايين، ١٤١٠ق.
١٢. حر عاملى، محمد بن الحسن، تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، ج ١٩، قم: مؤسسه آل البيت : لإحياء التراث، ١٤١٤ق.
١٣. حسينى عاملى، سيد جواد بن محمد، مفتاح الكرامة فى شرح قواعد العلامة (ط - الحديثة)، ج ٢١، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٩ق.
١٤. راغب اصفهانى، محمد، مفردات الفاظ القرآن، لبنان - سورية: دارالعلم - دارالشامية، ١٤١٢ق.
١٥. راوندى، قطب الدين سعيد بن عبدالله، فقه القرآن، ج ١، قم: انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى ، ج ٢، ١٤٠٥ق.
١٦. سبجاني، جعفر، مباني حكومت اسلامى، قم: مؤسسه علمى و فرهنگى سيدالشهداء 7، ١٣٧٠.
١٧. سبزوارى، سيد عبد الأعلى، مهذب الأحكام (للسبزوارى)، ج ٢٢، قم: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آية الله، ج ٤، ١٤١٣ق.
١٨. سيفى مازندراني، على اكبر، دليل تحرير الوسيلة - الوقف، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى ، ١٤٣٠ق.
١٩. شهيد صدر، سيد محمد باقر، ماوراء الفقه، ج ٩، بيروت: دار الاضواء للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤٢٠ق.
٢٠. شهيد اول، محمد بن مكى، اللمعة الدمشقية فى فقه الإمامية، بيروت: دار التراث - الدار الإسلامية، ١٤١٠ق.
٢١. شهيد ثانى، زين الدين بن على، الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - كلاتر)، ج ٣، قم: كتاب فروشى داورى، ١٤١٠ق.
٢٢. شهيد ثانى، زين الدين بن على، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ٥، قم: مؤسسه المعارف الإسلامية، ١٤١٣ق.

۲۳. طبرسی، امین الاسلام، فضل بن حسن، المؤلف من المختلف بين ائمة السلف، ج ۲، مشهد مقدس: مجمع البحوث الاسلامية، ۱۴۱۰ق.
۲۴. طرابلسی، قاضی بن براج عبدالعزيز، المهذب، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۶ق.
۲۵. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
۲۶. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، المبسوط فی الفقه الامامية، ج ۳، تهران: المكتبة المرتضوية، ۱۳۸۷، ۳، ج ۳.
۲۷. علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامية (ط - الحديثة)، ج ۳، قم: مؤسسه امام صادق ۷، ۱۴۲۰ق.
۲۸. علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تذکرة الفقهاء (ط - القديمة)، قم: مؤسسه آل البيت :، ۱۳۸۸ق.
۲۹. علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۳۰. فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة - الوقف، الوصیة، الأیمان و النذور، الکفارات، الصيد، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار :، ۱۴۲۴ق.
۳۱. فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف، إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ق.
۳۲. فراء حنبلی، ابی یعلی محمد بن الحسین، الاحکام السلطانية، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۳۳. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، مفاتیح الشرائع، ج ۳، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی ، بی تا.
۳۴. محقق کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۹، قم: مؤسسه آل البيت :، ۲، ۱۴۱۴ق.
۳۵. مکارم شیرازی، ناصر، بحوث فقهية هامة، قم: مدرسة الامام علی بن ابی طالب ۷، ج ۲، ۱۴۲۸ق.
۳۶. منتظری، حسینعلی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۳، قم: دفتر آیه الله منتظری، ج ۲، ۱۳۷۶.

٣٧. منتظري، حسينعلي، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، ج٤، قم: نشر تفكر، ج٢، ١٤٠٩ق.
٣٨. موسى خلخالى، سيد محمد مهدي، الحاكبة في الإسلام، قم: مجمع انديشه اسلامي، ١٤٢٥ق.
٣٩. مؤمن قمى، محمد، الولاية الإلهية الإسلامية، ج٢، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثالثة، ١٤٣٢ق.
٤٠. نجفى، محمدحسن، جواهر الكلام، ج٢٨، بيروت: دار احياء التراث العربى، ج٧، ١٤٠٤ق.
٤١. نراقى، مولى احمد بن محمد مهدي، عوائد الأيام في بيان قواعد الأحكام، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، ١٤١٧ق.